

جایگاه ایرانیان در آسیای میانه در نیمه دوم قرن نوزدهم^۱

فاطمه دفتری^۱

در سده‌های قبل از ورود اسلام به ایران، ساکنان آسیای مرکزی با عنوان تورانیان، همواره در مقابل ایرانیان قرار داشتند و در جنگ و ستیز مداوم با یکدیگر به سر می‌بردند. در سده‌های اولیه قرون اسلامی، با ورود اسلام به آسیای مرکزی و به قدرت رسیدن دولت‌های ایرانی، ترکمن و مغول، مانند سامانیان، سلجوقیان، غزنویان، مغولان و تیموریان، دو سرزمین ایران و توران، تحت لوای حکومت‌های واحد اداره می‌شدند و روابط اقتصادی و سیاسی نزدیکی میان مردم این دو سرزمین به وجود آمد. یگانگی سرزمینی، قرابت‌های اجتماعی، فرهنگی و زبانی میان ساکنان این سرزمین واحد به وجود آورد و موجب برقراری صلح میان ایشان شد.

زندگی مسالمت‌آمیز میان ایرانیان و تورانیان تا روی کار آمدن سلسله صفویه و رسمی شدن مذهب شیعه، در ایران ادامه یافت. در این زمان اختلاف مذهبی میان ایرانیان و ساکنان سنی مذهب آسیای مرکزی، رشته پیوندها را گسست و جنگ و خونریزی میان مردمان این دو سرزمین از نو آغاز شد. از این زمان به بعد، علمای شیعه و سنی ریختن خون و به اسارت گرفتن و خرید و فروش پیروان یکدیگر را جایز شمردند. امیران بخارا که بر مذهب حنفی بودند، برای مشروعیت بخشیدن به خرید و فروش اسرای شیعی، درصدد برآمدند از علمای اعظم و مشایخ حنفی در کشور عثمانی نیز کسب تکلیف کنند؛ به همین منظور سفرایی به آن سرزمین اعزام می‌کردند و پس از اخذ اجازه، با تأیید دینی به این کار می‌پرداختند.^۲ به

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی.

۲. هدایت، رضا قلی خان، *سفرنامه بخارا*، به اهتمام حسین زمانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۸.

گونه‌ای که شاه‌مراد، امیر بخارا، به شدت با مخالفان سنت برخورد می‌کرد. او خون آنها را مباح و مال‌شان را حلال می‌دانست و با شیعیان کمال عداوت را داشت؛ به همین دلیل مرزهای شرقی ایران همه ساله به‌عنوان غزا مورد هجوم امیر بخارا قرار می‌گرفت و در هر حمله، بسیاری از شیعیان را می‌کشت و به اسارت می‌برد و اموالشان را غارت می‌کرد.^۱

به مرور زمان، اختلاف مذهب بهانه‌ای شد در دست حاکمان آسیای میانه تا به وسیله آن تجارت پر درآمد برده را رونق دهند و با استفاده از دین، مهر تأییدی بر این عمل غیرانسانی خود بزنند و به آن مشروعیت ببخشند. ما در این مقاله می‌خواهیم جایگاه ایرانیان آسیای میانه را در نیمه دوم قرن نوزدهم بررسی کنیم و سیاست ایران را در این زمینه ارزیابی نماییم.

حضور برده‌های ایرانی در آسیای میانه

اختلاف مذهبی و تعصبات دینی، اصلی‌ترین بهانه خانات آسیای میانه برای حمله به ایران و به اسارت درآوردن رعایای ایرانی بود، اما این امر بیش‌تر به‌عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به عمل برده‌داری بود و علل مهم دیگری در گسترش تجارت برده مؤثر بود؛ از جمله این علل، کمبود نیروی انسانی بود. آسیای میانه در اواخر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم شمسی، به دلیل شرایط سیاسی و نظامی حاکم بر منطقه، گرفتار تنگناهای شدیدی شد. به دنبال همین حوادث، سمرقند به مدت هفت سال تقریباً خالی از سکنه و جمعیت بخارا محدود به دو محله شده بود.^۲ کمبود نیروهای انسانی در شهرهای آسیای میانه، سبب شد قیمت برده‌های ایرانی در آنجا بسیار بالا باشد، به طوری که در خیوه، قیمت هر اسیر ایرانی مرد با توجه به جنه و بنیه آنها از سی تا پنجاه تومان بود و خرید و فروش آن به وجه نقد صورت می‌گرفت و آنها را با جنس معاوضه نمی‌کردند. علت ارزش بالای اسرای مرد این بود که در خیوه، نیروی انسانی کافی که توان کار روی اراضی زراعی را داشته باشند، بسیار کم بود.^۳ همچنین نیروی کافی برای خدمات نظامی و اداری نیز در اختیار امرای آسیای میانه نبود و این رویه تا اواخر قرن دوازدهم تداوم داشت. این مسئله، دلیل روشنی بر علت اسکان ساکنین مرو در بخارا توسط امرای بخارا و به‌کارگیری بردگان ایرانی در واحدهای نظامی، اداری، درباری و غیره است.^۴

۱. بخارایی، میرزا شمس بخارایی، *تاریخ بخارا*، خوقند و کاشغر، به تصحیح محمداکبر عشیق، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۷، ص ۱۱۳.

۲. *جهان ایرانی تورانی*، به اهتمام مرضیه ساقیان، بیسیم بایف، تیمور، (دیدگاه وقایع نویسان بخارایی و خجند در مورد تماس‌های میان ماوراءالنهر و ایران از اواسط قرن هجده تا قرن نوزدهم)، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی ایران، ۱۳۸۱، ص ۲۸۲.

۳. کستنتکو، مادروس داودخانف، *شرح آسیای مرکزی*، تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۶.

۴. بیسیم بایف، همان، ص ۲۸۲.

در چنین شرایطی، جان و ناموس ایرانیان، به دلیل نا به سامانی داخلی ایران، به خصوص در مرزهای شمال شرق و شرق، به شدت در معرض تعرض قرار داشت. این ناامنی به حدی بود که اقوام آسیای میانه، به راحتی و بدون مزاحمت و مواجهه با هیچ قدرت دفاعی، در مرزهای ایران کیلومترها پیشروی می کردند و حتی تا شهر مشهد هم می رسیدند و به قتل و غارت و اسیر نمودن رعایای ایران می پرداختند. از جمله اقوامی که بیشترین سهم را در این تجارت بر عهده داشتند، ترکمانان بودند. ایشان که اینک مجوز شرعی برای تجارت هم نوعان شیعی خود و نیز تقاضای کافی برای خرید داشتند، تجارت برده را، که از همان قرون اولیه اسلامی، مهم ترین عامل اقتصادی در ماوراءالنهر و آسیای مرکزی به شمار می رفت، رونق بخشیدند. آنها در جنگ هایی که با ایرانیان داشتند یا با شبیخون زدن و حمله به مرزهای ایران، کالاهای مورد نیاز خود را تأمین می کردند، به گونه ای که در اسناد و کتاب های تاریخی در کنار اجناسی همچون پارچه های چیت و پنبه ای، به رعایای ایرانی نیز به عنوان کالاهای تجاری اشاره شده است.^۱

قدرت و جسارت این ترکمانان مهاجم به حدی بود که گاه تعداد اسیرایی که از مرزهای ایران خارج می کردند، از تعداد مهاجمین بیشتر بود.^۲ ترکمانان به راحتی وارد بنادر شمالی ایران می شدند و بعد از تخلیه بارهای خود، کالاهای مورد نیازشان را تهیه می کردند و بدون هیچ برخورد جدی از سوی مرزداران ایرانی، تعدادی از رعایا را هم برای فروش در بازار برده فروشی اسیر می کردند.^۳ این تجارت گسترده، علاوه بر جسارت ترکمن ها، ناشی از ترس بیش از حد ایرانیان از آلمان (شبیخون) های ترکمانان بود، به طوری که نام آن برای فرار سربازان اردوهای ایرانی کافی بود. در برخی از موارد، تنها هزار نفر از ترکمن ها به اردوهای ایران یورش می آوردند و به یک بار دوهزار تا دوهزار و پانصد نفر سرباز که برای حفاظت از جان و ناموس مردم مأمور شده بودند را به اسارت می بردند!^۴

گاهی اتفاق می افتاد که ترکمن ها در یک آلمان، تمام ساکنان یک روستا را به اسارت مطالعات بردند؛ مثلاً سربازان الله قلی خان، حاکم خیوه، در دو سال پیاپی، تمام ساکنان روستاهای راوند، سیمرغاب و امغان را به اسارت بردند.^۵

در دوره حکومت نادر، سعی شد تا با کنار گذاشتن اختلافات مذهبی و با استفاده از قدرت نظامی ایران، به این جریان خاتمه داده شود؛ به همین منظور در سال ۱۱۵۶ ق/ ۱۷۴۳ م نادرشاه برای ملاقات مقامات مشهور شیعه و سنی در نجف، شورایی تشکیل داد که مورخان هم زمان او از جمله محمدامین، نویسنده *مزارالاحوال* و *ملاجماقلی ارگنتی* در تاریخ کوملی، در یک قرن بعد نوشته اند. در این گردهمایی به جز

۱. کستتکو، همان، ص ۲۶۶.

۲. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۵۵، ۲۸ ربیع الثانی ۱۲۶۸.

۳. مکنزی، چارلز، *سفرنامه شمال*، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران، نشر گستره، ۱۳۵۹، ص ۱۴۲.

۴. سه سفرنامه هرات، مرو و مشهد، ص ۱۴۰.

۵. خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ، *سفرنامه خانیکوف*، اقدس یغمایی، ابوالقاسم بیگناه، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، ص ۸ - ۱۲۷.

مسئله مصالحه بین شیعیان و اهل تسنن، موضوع دستگیری وسیع چادر نشینان خراسان و فروش آنان جهت بردگی در بازارهای ماوراءالنهر مطرح شده است.^۱ اما اقدامات نادر نیز مؤثر واقع نشد و با مرگ وی در سال ۱۱۶۰ق، افزایش ناامنی و نا به سامانی در مرزهای ایران،^۲ جنگ‌های داخلی میان مدعیان قدرت و همچنین نبود یک حکومت مرکزی، شرایط وخیم تر از گذشته شد. در این زمان ترکمانان - که طرفدار محمدحسن خان قاجار، یکی از مدعیان سرسخت قدرت بودند - با استفاده از شرایط موجود، به راحتی وارد شهرها و روستاهای ایران می‌شدند و مردم عادی و گاه اسرایی که در جنگ با خان قاجار به اسارت در آمده بودند را برای فروش به آسیای مرکزی می‌بردند. در یکی از نبردها که میان محمدحسن خان قاجار و کریم‌خان زند روی داد، «به قدر دوازده هزار نفر از قشونش {کریم‌خان} از طوایف مختلف در جنگل بی‌کرانه مازندران اسیر ترکمان کوکلان و یموت گردیدند که ایشان را دست‌بسته به جانب قبه‌الاسلام بخارا و سمرقند و اورگنج و خجند و سایر بلاد و شهرهای ترکستان بردند و همه را بندهوار فروختند.»^۳

قائم مقام فراهانی هم در منشآت خود به نقش گسترده ترکمانان در تجارت اسرای ایرانی در آسیای میانه اشاره می‌کند. وی در این باره می‌گوید: تنها در یک سال، دوازده هزار اسیر از خراسان به بخارا و خوارزم برده شده است، که اغلب آنها را ترکمانان به اسارت برده‌اند.^۴

روند به اسارت در آوردن ایرانیان تا اواخر قرن نوزدهم ادامه یافت. حکومت ایران برای اینکه به اغتشاشات ترکمن‌ها پایان دهد و آنها را تابع حکومت مرکزی سازد، بارها ضد ایشان لشکرکشی کرد که اغلب ناموفق بودند. سرانجام در سال ۱۸۸۱م/ ۱۲۹۸ق به امید پایان دادن به ناامنی‌های مرزی، قرارداد مرزی آخال میان ایران و روسیه انعقاد یافت که طبق آن ترکمن‌های اترک و گرگان، رعایای رسمی ایران به شمار می‌آمدند. این قرارداد نیز نتوانست ترکمن‌ها را تحت سلطه قرار دهد و آنها همچنان از این به خود می‌بالیدند که هیچ ایرانی از مرز قلمرو آنها نمی‌گذرد، مگر اینکه ریسمانی به گردن داشته باشد.^۵

ایرانیان مقیم در آسیای مرکزی، تنها شامل بردگان و اسرایی که به دست ترکمانان گرفتار شده بودند، نمی‌شد، بلکه بسیاری از ایرانیان و حتی خود ترکمن‌های یموت و کوکلان که رعیت ایران به شمار می‌آمدند، زمانی که ضد حکومت مرکزی اقدام می‌نمودند، از خبیوه و اورگنج به‌عنوان پناهگاه و مأمنی برای خود استفاده می‌کردند. از جمله در سال ۱۲۵۲ق/ ۱۸۳۶م که محمدشاه قصد سرکوب تراکمه یاغی یموت و کوکلان را نمود؛ ایشان که توان مقاومت در خود نمی‌دیدند، به طرف خبیوه و اورگنج عقب نشینی کردند.^۶ این ایرانیان که از هر گروه و صنفی به آسیای میانه راه یافتند، خیلی زود به وجود آورنده

۱. بیسیم بایف، همان، ص ۲۸۱.

۲. مینورسکی، ایران در زمان نادرشاه، رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۱، ص ۴۶۹.

۳. آصف، محمدهاشم، رستم/تواریخ، تصحیح و تحشیه محمد مشیری، تهران، تابان، ۱۳۸۰، ص ۲۵۹.

۴. فراهانی، منشآت قائم مقام فراهانی، به کوشش بدرالدین یغمایی، تهران، شرق، ۱۳۶۶، ص ۳-۱۰۲.

۵. لوگاشوا، بی بی رابعه، ترکمن‌های ایران، سیروس ایزدی و حسین تحویلی، تهران، شباهنگ، ۱۳۵۹، ص ۱-۱۲۰.

۶. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، تاریخ منتظم ناصری، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب،

تحولات مهمی در منطقه شدند.

قدرت‌یابی ایرانیان در آسیای میانه

ایرانیانی که به اجبار یا در کسوت تاجر و پیشه‌ور یا پناهنده در آسیای میانه ساکن شدند، خیلی زود به احیای توان اقتصادی و ساختار سیاسی در آنجا پرداختند. ایرانیان که در طول تاریخ به ویژه در سلسله‌هایی مانند غزنویان، سلجوقیان، مغولان و تیموریان همواره توانسته بودند با هوش و درایت خود در امور دیوان‌سالاری و نظامی، حاکمان خود را مغلوب نمایند، در این زمان نیز توانستند اربابان خود را وادار نمایند تا از وجود آنها در مناسب‌کلیدی و مهم استفاده کنند. آنها چه در غالب برده و چه با عنوان اسیر، خیلی زود توانستند بار دیگر غلبه فرهنگی و توانمندی سیاسی و اداری خود را به حاکمان آسیای مرکزی اثبات کنند و مشاغل کلیدی و مهم را به خود اختصاص دهند. به همین دلیل است که در دوره مورد نظر شاهد حضور مؤثر تعداد زیادی از ایرانیان در دربار خان‌های آسیای میانه و در سمت‌های مهم اداری و نظامی هستیم. از جمله کسانی که توانستند به مقاماتی دست یابند، می‌توان به حاجی امیر بابا خان، علی سلطان، حسین خان حاکم قراکول، میرزا نظر، عبدالصمد و نورمحمد بای اشاره کرد که در دوره‌های مختلف، هر یک صاحب مناسب مهمی در دربارهای خیره و بخارا بودند.

گفته شد که در دوره جنگ‌های داخلی ایران، بر سر جانشینی نادرشاه، میان کریم خان زند و محمد حسن خان قاجار، نبردهای متعددی در گرفت. طی یکی از این نبردها که در شهرهای استرآباد و مازندران روی داد، تعداد زیادی از سپاهیان خان زند به اسارت ترکمانان درآمدند. یکی از این اسرا، فردی به نام حاجی امیربابا خان بود که خیلی زود توانست عهده‌دار سمت‌های مهمی در دربار خان‌ها و بانی بناها و آثار متعددی در آسیای میانه شود. رستم‌الحکما در این باره می‌نویسد:

«یکی از آن اسرای مذکور... حاجی امیربابا خان، دیوان‌بینگی بخارا و سمرقند و خیره و خجند می‌باشد که در پانزده سالگی او را به اسارت بردند و به عون‌الله تعالی که در اورگنج خوش و خجند دلکش و بخارای شریف و سمرقند لطیف در عصر چهار پادشاه والجاه گردون بارگاه فریدون دستگاه؛ یعنی محمد رحیم خان اورگنجی و ابوالفیض پادشاه و سلطان دانیال و شاه مراد... مدت چهل سال بر مسند حکمرانی بر قرار و به حسن سلوک بر اهل شهر و بلوک بخارا و سایر بلاد ماوراءالنهر دیوان‌بینگی و صاحب اختیار و ذخیره نقدش به قدر ده کرور سیم و زر احمر و ذخیره جنسش از حد و مرز افزون تر شد و چهار باغ بخارا، که در خوبی و مرغوبی و خوشی و انهار و اشجار و عمارات عالیه و آراستگی و پیراستگی رشک آدم ذات‌العماد می‌باشد، از بناهای آن فردوس مکان است.»^۱

علی سلطان توپچی از جمله کسانی بود که در زمان طغیان سالار، پسر آصف‌الدوله، در خدمت او بود و

۱۳۶۷، ص ۱۶۳۵.

۱. آصف، همان، ص ۲۵۹.

پس از شکست وی به خیوق گریخت و در توپخانه محمدمین خان توپچی شد.^۱ حسین خان، حاکم قراکول، یکی از مناصب بسیار بزرگ، را بر عهده داشت. وی در شانزده سالگی به وسیله ترکمن‌ها اسیر شد و با نشان دادن توانایی‌های خود به‌عنوان حاکم قراکول انتخاب شد که مداخله سالیانه آن، سی هزار سکه طلا بوده است.^۲

عبدالصمد نامی، که از ایران به علت داغ در یوزگی گریخته بود و مدتی در افغانستان و هند زندگی کرده، فنون نظامی‌گری اروپایی را آموخته بود، در سال ۱۲۱۳ ق به بخارا رفت. او توانست در دربار امیر نصرالله، حاکم بخارا، توپخانه‌ای متشکل از هزار سرباز ایرانی تشکیل دهد و آنها را به شیوه اروپایی سازماندهی کند و خیلی زود به فرماندهی سپاه بخارا منصوب و به‌عنوان نایب ملقب شود.^۳

میرزا نظر از مردم ساوجبلاغ مگری که سمت میرزایی الهقلی خان، حاکم خیوه، را بر عهده داشت.^۴ نورمحمد بای که در طول اشغال کوتاه مدت خجند توسط نیروهای بخارا، از سوی امیر نصرالله به‌عنوان فرماندار شهر ترکستان در جنوب قزاقستان امروزی منصوب شد.^۵

حضور ایرانیان در آسیای میانه، تنها به اسرا محدود نمی‌شد، بلکه عده زیادی از تجار و بازرگانان برای امر تجارت و عده‌ای از ساکنان شهرهای شرقی و شمالی ایران به خواست خود و برای کسب و کار و به دست آوردن زمین به این سرزمین مهاجرت می‌کردند. به گونه‌ای که در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، بسیاری از کشاورزان و دامداران فقیر ایرانی برای یافتن زمین و شغل به آسیای مرکزی مهاجرت کردند و آرام‌آرام به پرشمارترین ایرانیان مهاجر تبدیل شدند و روزبه‌روز در حال گسترش بودند.

در این میان، بازرگانان ایرانی نقش مهمی در ماورای خزر ایفا می‌کردند. از پایان سال‌های هشتاد سده نوزدهم، در همه شهرهای ماوراءخزر، کلیه دکان‌های بزرگ که به خرید و فروش منسوجات و اجناس خرازی و بقالی می‌پرداختند، در دست بازرگانان و کسبه مهاجر ایرانی بود.^۶

گروه دیگری از ایرانیان مهاجر، کسانی بودند که در منطقه با نام کول شهرت داشتند. این عده برده‌های ایرانی آزادشده‌ای بودند که در خان‌نشین خیوه زندگی می‌کردند. در اواخر سده نوزدهم در شهر خیوه و

۱. اسماعیل میر پنجه، *خاطرات اسارت*، به کوشش صفاءالدین تبرائیان، تهران، مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۸۰.

۲. *سفرنامه بخارا*، پیشین، ص ۳۱.

۳. وامبری، آرمینوس، *تاریخ بخارا*، محمد روحانی، تهران: سروش، ۱۳۸۰، ص ۳۶۶.

۴. محمدعلی خان غفور، *روزنامه سفر خوارزم*، به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی و محمدنادر نصیری مقدم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، ۱۳۷۳، ص ۱۲.

۵. بیسیم بایف، همان، ص ۲۸۰.

۶. ماتوه یف، آ.م، «تاریخچه حضور ایرانیان مهاجر در آسیای مرکزی در نیمه دوم سده نوزده و آغاز سده بیست»، ترجمه محسن شجاعی، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۱، ص ۱۲۸.

اطراف آن، حدود سه هزار و پانصد نفر کول ساکن بود که نه درصد کل اهالی خان نشین خیوه را تشکیل می دادند.

در محدوده آمودریا، شمار این ایرانیان به هزار و دویست نفر و در واحه خوارزم روی هم به بیش از پنج هزار و سیصد نفر بالغ بود که حدود هفت درصد جمعیت این واحه را شامل می شد. این جماعت ایرانی، اغلب به کشاورزی و پیشه‌وری اشتغال داشتند.^۱

روند حضور ایرانیان در آسیای میانه، هم‌چنان در نیمه دوم قرن نوزدهم رو به گسترش بود، به گونه ای که در سال ۱۸۸۳م/ ۱۳۰۰ق تعداد این مهاجران در ولایت ماوراءخزر، ۱۴۳۶ نفر بود. در سال ۱۸۸۴م/ ۱۳۰۱ق این جمعیت به ۱۰۷۸ نفر، در سال ۱۸۸۵م/ ۱۳۰۲ق به ۲۷۳۶، در سال ۱۸۸۷م/ ۱۳۰۴ق به ۳۲۲۲ نفر و در سال ۱۸۸۹م/ ۱۳۰۶ق به ۳۵۹۵ نفر و در سال ۱۸۹۱م/ ۱۳۰۸ق به ۷۶۰۰ نفر افزایش یافت، که ۳۵ درصد کل جمعیت غیربومی را تشکیل می داد.^۲

گسترش حضور ایرانیان سبب شد تا روس‌ها - که در این زمان حاکمان اصلی آسیای میانه بودند - برای اداره ایشان سیاست‌هایی را اتخاذ کنند. در همین راستا، در سال ۱۳۰۷ق/ ۱۸۹۰م، مقامات روسیه تزاری به بازرگانان ایرانی که در عشق‌آباد ساکن بودند، توصیه کرد که از میان خود یک نفر ارشد انتخاب کنند که مسئول حفظ نظم در محله‌های ایرانی‌نشین شهر، پیگرد بزهکاران و بدکاران و رابط حکومت تزاری با ایرانیان ساکن در عشق‌آباد باشد. نخستین کسی که به‌عنوان ارشد بازرگانان و در واقع کل جامعه ایرانی مقیم در عشق‌آباد انتخاب شد، مشهدی صادق‌علی قلی اوغلی بود.^۳

ایرانیان که اینک بخش اعظمی از جمعیت غیر بومی ترکستان را تشکیل می دادند، به تبلیغات مذهبی و اشاعه فرهنگ خود نیز پرداختند و در شهرهایی مانند عشق‌آباد، خجند و سمرقند، حسینیه‌ها و تکایایی برپا کردند و به عزاداری حسینی می پرداختند.^۴

تأسیس کارگزاری ایران در عشق‌آباد

گسترش حضور اتباع ایرانی، در غالب تاجر، اسیر یا برده، در سرزمین‌های واقع در آسیای میانه، سبب شد که حکومت قاجار درصدد برآید تا در حمایت از حقوق رعایایش به اقداماتی دست زند. جمعیت ایرانیان، به دلایل متعددی که پیش از این ذکر شد، روزبه‌روز در حال افزایش بود. در سال ۱۳۰۴ق/ ۱۸۸۶م تنها در عشق‌آباد، قریب چهار هزار و در تمام آخال، دوازده هزار نفر ایرانی زندگی می کرد.^۵

۱. ماتوه یف، ص ۱۲۳.

۲. همان.

۳. ماتوه یف، ص ۱۳۳.

۴. ماتوه یف، ص ۱۳۴.

۵. وزارت امور خارجه، کارتن ۲۹، سند ۴۹۴.

شماره ۲۰۹
مهرماه ۱۳۰۴

تصویر ششم

تعلیق بر خطه ۱۲ پیر الی و ۲۲ جلد اول و دوم
 وزارت مرقمات آنها را که هر صحنه آنچه متعلق با مورس
 دانش صحر در حصار آنها پیشه و یا بنحو آنند (نهار) به سبب نوشتن
 به بعضی بر سر سوزنا و دف خوانده و حال نمودن کرد و قریب
 بعد از آن در عشق آبله نزدیک بر دانه هزار نفر در تمام
 عیت ایران است اینهمه عیت صورت چگونه با برت
 تا هر خواشیکه از اول عیت و عتیه و نموده بر من احوال قبول
 و له خودمان چه بر حرم ترغیح کس چه در نای در رواج قنط
 ما سر از آن نو در عشق آبله قبول بنسبه و حال آنها
 و داده نته است گفت و جو ما مر در عشق آبله چه هر خواه
 ما دوری حازه نموده در روسیه بمکات و در آنها
 در باب تبعه ملت خودشان مرا فده نموده یا مانع از اجرائ

پیام بهارستان / د. ۴، س. ۴، ش. ۱۵ / بهار ۱۳۹۱

به همین دلیل دولت ایران، به منظور جلوگیری از بی‌عدالتی‌ها و تضییع و اتلاف حقوق ایرانیان،^۱ حبس و تبعید آنها به سیبری و نیز جلوگیری از فرار اشرار و خروج اموال از ایران، درصدد برآمد تا مأمور سیاسی‌ای در این منطقه قرار دهد؛^۲ به همین دلیل مذاکرات متعددی با وزارت امور خارجه روسیه به عمل آورد. دولت روسیه این امر را به تحدید حدود مرزهای شمال شرق ایران و اجرای قرارداد آخال موکول کرد. مشروط بر آنکه دولت ایران در بجنورد، قوچان، دره‌جز و کلات، مأمور روس را قبول کند. پس از اجرای این تعهدات، وزارت امور خارجه ایران بر آن شد تا این امتیاز را کسب کند،^۳ اما وزارت امور خارجه روسیه، به بهانه اینکه عشق‌آباد در کنترل وزارت جنگ است و اجازه تأسیس دفتر امور خارجه در آنجا در حیطه اختیار وزارت خارجه نیست، از پذیرش این امر سر باز می‌زد.^۴

سرانجام در سال ۱۳۱۰ ق/ ۱۸۹۲ م پس از مذاکرات متعدد و پیگیری‌های جدی از سوی دولتمردان ایران، دولت روسیه اجازه تأسیس یک کارپردازی در عشق‌آباد را به ایران داد.^۵ این کارپردازی اجازه دخالت در امور هیچ‌یک از امارت‌های دیگر آسیای میانه را نداشت و در عمل رعایای ایرانی مقیم در بخارا و خیوه و دیگر نقاط ترکستان روسیه برای رسیدگی به شکایاتشان نسبت به تعديت حاکمان این مناطق راه به جایی نداشتند.^۶

دیپلماسی ایران برای آزادسازی اسرای ایرانی مقیم در آسیای میانه

نیمه دوم قرن هجده و پس از مرگ نادرشاه افشار، به دلیل نبودن یک حکومت مرکزی مقتدر در ایران، به‌ویژه در سرزمین‌های شرقی که در اختیار بازماندگان نادر بود، ترکمانان به‌راحتی به خاک ایران حمله می‌کردند و رعایای این کشور را به اسارت و بردگی می‌بردند. با روی کار آمدن سلسله قاجار و به قدرت رسیدن آقامحمدخان، تلاش‌هایی برای پایان دادن این روند و نیز بازگرداندن اسرای ایرانی به کشور صورت گرفت و دولتمردان سعی داشتند تا از طریق روابط دیپلماسی یا استفاده از قوه قهریه، به خواسته خویش دست یابند. به همین دلیل، آقامحمدخان در هفت صفر ۱۲۱۱ نامه‌ای مبنی بر درخواست آزادی رعایای ایرانی که در مرو به اسارت گرفته شده بودند، به شاه‌مرادبیگ ازبک، حاکم بخارا، نوشت و تأکید کرد در صورت عدم همکاری امیر بخارا، به آنجا حمله می‌کند. شاه‌مرادبیگ که از تصمیم وی آگاهی یافت، «لاجرم اسیرانی که در اراضی او از پیش تا آن وقت گرفتار بودند، به شمار آورد، هشتاد هزار تن بر آمد. این جمله را از بحر رها کردن مهیا شد و از خزاین و دفاین گنجی بزرگ بر هم نهاد که این جمله را بدهد و از

۱. وزارت امور خارجه، کارتن ۲۵، سند ۱۷۸.

۲. وزارت امور خارجه، کارتن ۲۹، سند ۴۹۴.

۳. وزارت امور خارجه، کارتن ۳۵، سند ۳۷۰.

۴. وزارت امور خارجه، کارتن ۱۱۲، سند ۳۱۸.

۵. وزارت امور خارجه، کارتن ۱۱۲، سند ۳۸۹ و کارتن ۳۲، سند ۷۵.

۶. وزارت امور خارجه، کارتن ۱۱۲، سند ۲۷۳.

بیم بلا برهد، اما جنبش لشکر روس و سفر پادشاه از اراضی طوس، طوفان این فتنه را از وی بگردانید.»^۱ این اقدام نافرجام آقامحمدخان قاجار را می‌توان تنها فعالیت دیپلماسی ایران در دهه‌های آغازین سده نوزده، به منظور آزاد کردن اسرای ایرانی به شمار آورد، چرا که در اسناد و منابع تاریخی، مطلبی که حاکی از تلاش ایران در این زمینه تا قبل از سال ۱۲۴۸ ق باشد، دیده نمی‌شود.

در این سال عباس میرزا، نایب‌السلطنه قاجار، مأمور شد تا اوضاع سرزمین خراسان را سامان دهد و ترکمانان سرخس را به اطاعت از حکومت مرکزی وادارد؛ به همین دلیل به این شهر که در زمره شهرهای ایران بود، حمله کرد و عده بسیاری از ساکنان آنجا را به اسارت درآورد.

پس از این اقدام ولیعهد، الله‌قلی‌توره، پادشاه خوارزم، عریضه‌ای را از طریق بزرگان تکه و ساروق به دربار عباس میرزا فرستاد و آزادی پنج هزار ترکمان سالور سرخسی اسیر دربار ایران را خواهان شد. الله‌قلی‌توره در برابر این درخواست، تعهداتی به دولت ایران سپرد که عبارت‌اند از:

اول: آنکه قبایل سالور هرگز در اراضی خراسان دست به اسر و نهب و غارت نگشایند؛

دوم: آنکه در حدود و شوارع دیده‌بانان بگمارند تا اگر از قبایل ساروق و دیگر طوایف برای غارت بیرون شوند دافع و مانع آیند؛

سوم: آنکه اگر مغافسه ترکمانان در خراسان اسیر گیرند یا مالی برند بر دمت ایشان است که خود استرداد کنند؛

چهارم: آنکه بازرگانان ایران را از آق دربند تا کنار جیحون حافظ و حارس باشند و اگر ایشان را زبانی برسد، از خویشتن جبر کسر کنند؛

پنجم: تجاری که اسیران را بیع و شری کنند، در اراضی خود نگذارند و خود نیز نخرند و نفروشند؛

ششم: آنکه اگر فرمانگزار خراسان را تجهیز لشکر واجب افتد، ایشان نیز فرمان‌پذیر باشند و چندان که توانند ساز سپاه کرده، حاضر رکاب شوند.^۲

۱. هدایت، رضاقلی خان، روضة‌الصفای ناصری، ج ۱۰، تصحیح جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰، ص ۲۸۴.
شایان ذکر است که درباره نحوه برخورد شاه‌مرادبیگ در برابر تهدید آقامحمدخان، نگاه مورخان ایرانی و بخارایی بسیار متفاوت است. میرزا شمس بخارایی در این باره می‌گوید: «شاه مراد که از لشکرکشی آقامحمدخان آگاهی یافت، به بعضی از خوانین و حکامی که در حدود خراسان داشت، بدین مضمون نامه‌ای نوشت: از قراری که آگاهی رسید، یک نفر خواجه با لشکر ایران به حدود خراسان آمده، البته او را گرفته، مغلولاً به بخاراش نفرستید و هر گاه در خود قوت و قدرت مقابله او را نمی‌بینید، به من اطلاع دهید تا با لشکر بخارا و اوزبک بر او تاخته، پیکار و جنگ او را ساخته شوم. وی را دستگیر و همراهانش را از دم شمشیر بگذرانم.» (میرزا شمس بخارایی، همان، ص ۱۹) این مطلب به خوبی بیانگر آگاهی اندک حاکمان بخارا از اوضاع سیاسی جهان و تحولات سیاسی در کشورهای همسایه است، چرا که در این زمان آقامحمدخان تنها قدرت حاکم در ایران بود که توانست سلسله قاجاریه را بنیان نهد. اینکه حاکم بخارا چنین تحقیرآمیز درباره او سخن گفته، حاکی از عدم شناخت او از قدرت واقعی آقامحمدخان است.
۲. محمدتقی خان لسان‌الملک سپهر، ناسخ‌التواریخ، ج ۱، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷، ص ۶-۴۹۵.

با انعقاد این قرارداد عباس میرزا با دریافت پنجاه هزار تومان فدیة از خان خوارزم، اسرای سرخسی را آزاد کرد.^۱ درباره‌ی انعقاد این قرارداد، چند نکته قابل توجه است؛ اول اینکه دولت ایران در این زمان به شدت مدعی حاکمیت بر ترکمانان سرخسی و مالکیت بر سرخس بوده است. فروش رعایایی که ایرانی شمرده می‌شدند به خان خوارزم، حاکمیت ایران را بر ترکمانان زیر سؤال می‌برد و قطعاً ایران نمی‌توانست بر مالکیت و حاکمیت خود پافشاری نماید و از طرفی دولتمردان ایران در این زمان در پی آزاد کردن رعایای ایرانی دربند و اسیر در خوارزم بودند و اگر بر این تصمیم خود مصر بودند، می‌توانستند به جای اینکه با خان خپوه وارد معامله شوند، وارد مذاکره برای مبادله اسرا شوند. این امر تلاش‌های دیپلماسی ایران را برای آزاد کردن اسرا زیر سؤال می‌برد.

البته به اسارت درآمدن ایرانیان تنها مختص به مرزنشینان و رعیت نبود و گاه بزرگان نیز از گزند ترکمانان در امان نبودند و به اسارت راهزنان درمی‌آمدند؛ اما مهم این است که عملکرد دولت مرکزی نسبت به آزادسازی این دسته از رعایا متفاوت بود و تمام توان خود را به کار می‌بستند تا خان‌زاده‌های اسیر را رها سازند. از جمله در سال ۱۲۴۵ق / ۱۸۴۱م عده‌ای از ترکمانان به تحریک الله‌قلی خان، حاکم خوارزم، بر سر قافله زوار مشهد مقدس تاختند و در این میان مهدی‌علی خان، برادرزاده آصف‌الدوله را ربودند و اموال او را که بالغ بر صد هزار تومان بود، به غارت بردند. فتحعلی‌شاه نیز رضاقلی خان زعفرانلو، حاکم خبوشان را مأمور بازستاندن وی کرد. رضاقلی خان توانست با پرداخت هزار تومان زر مسکوک او را خریداری کند.^۲ به گفته اسناد موجود، در صفر ۱۲۵۳ حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم ایران، برای پایان دادن به روند به اسارت درآوردن ایرانیان و منسوخ نمودن «بیع و شرای بندگان حضرت باری»، بر آن شده است که شخصاً به خپوه و بخارا سفر کند و سر جان مکنیل، وزیر مختار انگلیس نیز که مترصد به دست آوردن فرصتی برای اعزام مأموری به آسیای میانه بود، مستر شیل، نایب سفیر انگلیس در ایران را مأمور همراهی میرزا آقاسی کرد.^۳

آنچه از این سند استنباط می‌شود، این است که رویه به اسارت بردن ایرانیان از طرف اقوام آسیای میانه، برای دربار ایران بسیار سنگین و تحمل‌ناپذیر بوده است که شخص صدر اعظم با توجه به بدی و دوری راه و خطرات متعددی که وی را تهدید می‌کرد، حاضر به چنین سفری صعب شده است. اما با توجه به اسناد، به نظر می‌رسد که این سفر هرگز انجام نشده است.

در سال ۱۲۵۷ق / ۱۸۴۱م، اتفاقی روی داد که بار دیگر درباریان را واداشت تا با استفاده از روابط دیپلماسی، به حل معضل اسرای ایرانی در آسیای میانه بپردازد و آن به اسارت درآمدن محمدولی خان، برادرزاده آصف‌الدوله بود، در این سال عده‌ای از ترکمانان بر سر قافله زوار مشهد مقدس تاختند و در

۱. واتسن، تاریخ قاجار، ص ۱۸۲.

۲. نسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۴۴۶.

۳. آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۳، پرونده ۲۶، سند ۵.

بحال صلوات و ثواب نصیبان در وقت اشت با جمالی
 شهر که در خصوص نایبیت با بهر صورت عالی صاحب مزار استغیبت خود و به کار سبک من از این نوع و از این
 بدان روش لطفش را مشاهده کردیم و در هر حال که هر کس در این نوع نایبیت را در این شهر می بیند
 متعجب و شگفت گردید که در این شهر ضایع و غریب بود در هر وقت که در این شهر است که در این شهر است که
 در آن وقت شایع و معروف غایب است و در آن وقت که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 اصحاب و متوجه این امر است و این امر را در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 که از این جهت که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 این امر را در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 متوقف می شود و حال آنکه در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 حرف الواجب در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 اندک آن که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 از کاروان در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 در دستار که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 در داد و ستد آن صاحب در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 در آن شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 که به کار او در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 نوع لغت و در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که

این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که
 در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که

پیام بهارستان / ۲۰، ۴، ش ۱۵ / بهار ۱۳۹۱

این میان محمودلی خان، برادرزاده آصف الدوله را ربودند. این امر سبب شد محمدشاه، سفیری به نام محمدعلی خان غفور را به دربار الله‌قلی خان، حاکم خوارزم، اعزام کند.^۱ البته در برخی از منابع اعزام اولین سفیر رسمی ایران، محمدعلی خان غفور به آسیای میانه را در سال ۱۲۵۹ق و به دربار امیر بخارا دانسته‌اند که مورد استقبال گرم امیر بخارا قرار گرفت. امیر در دیدار با سفیر ایران اظهار داشت: «الحمدالله کار ولایت و مملکت ما بعد از این منسق و در نهایت انتظام خواهد بود. اسلام ما امروز قوت و شکوهی تازه به سبب توجه اولیای دولت قاهره به هم رسانید. دشمنان پس از این باید فکر کار خود نمایند که در مقابل، قدرت تقابل نخواهند داشت و با خدای خود شرط کرده ام که مادامی که دودمان و سلسله ما برقرار است، دست از ارادت و بندگی دولت علیه ایران بر نخواهیم داشت.»^۲

مأموریت این سفیر شامل چند بند بود که اصلی‌ترین آن مذاکره در باب اسراء، مسئله مرو و آزاد کردن یوسف ولف انگلیسی بوده است.^۳

در باب اسراء، سفیر ایران مأمور بود تا از امیر بخارا بخواهد تا مانع از خرید و فروش اسرای ایرانی در مملکت خود شود. امیر بخارا به این بهانه که این امر سابقه دیرینه در سرزمین بخارا دارد و نمی‌توان مردم را از اقدام به آن منع کرد، رفع آن را منوط به مذاکره میان علمای ایران و ترکستان دانست.^۴

امیر سرانجام پس از مذاکرات فراوان پذیرفت که به ولایات حکم دهد تا خرید و فروش ایرانیان را موقوف نمایند؛ هم‌چنین متعهد شد سیصد چهارصد نفر از اهالی ایران که در بخارا هستند و هزار نفر غلام را که به سی هزار طلا خریداری کرده بود، با سفیر روانه ایران کند، اما سفیر ایران از آوردن سربازان امیر سر باز زد و در نهایت با قریب هزار اسیر آزاد شده به ایران بازگشت.^۵

درباره مسئله بازگرداندن مرو به ایران، امیر بخارا در پاسخ به سفیر ایران گفت: «طوایف ساروق و سالور و تکه اجماع کردند و به دلیل ترسی که از خان ارگنج داشتند، خواهش انتصاب حاکم از ما نمودند. اگر چه به قول آنها اعتباری نبود، ولی چاره‌ای ندیدیم؛ چون طرق و شوارع دچار اغتشاش شده بود.» امیر در ادامه اظهار کرد: «چه وقت از دولت علیه آدم به ضبط و ربط آمد ما ممانعت نمودیم یا رضا به آمدن آن نداشتیم؟ و حق مقام این است تا شهر مرو مثل سابق آباد نشود نه ترکمان آنجا رعیتی و نه حاکم که از هر جانب باشد حکومت تواند کرد.»^۶

در باب یوسف ولف انگلیسی هم امیر بخارا حاضر شد به اعتبار دربار ایران وی را آزاد کند.^۷ با پایان یافتن

۱. *نسخ التواریخ*، ج ۳، ص ۷۶۳؛ *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۱۶۵۷.

۲. *سفرنامه بخارا*، همان، ص ۳۶.

۳. همان، ص ۳۷.

۴. همان، ص ۳۷.

۵. همان، ص ۱-۵۰.

۶. همان، ص ۸-۳۷.

۷. همان، ص ۳۹.

مأموریت سفیر ایران، امیر بخارا، شخصی به نام سبحان قلی بیگ را با هدایا و پیشکش، روانه دربار قاجار کرد.^۱

در زمان صدارت میرزا آقاسی هم‌چنین، سفیری به نام محمدولی خان از سوی دولت ایران به دربار خیوق اعزام شد تا در باب آزادی اسرای ایرانی گفتگو نماید. هم‌زمان با اعزام این سفیر از ایران، کلنل دایلفسکی نیز از طرف روسیه مأمور مذاکره با الله‌قلی خان، حاکم خوارزم، شد. سفارت سفیر ایران بی‌نتیجه بود و خان خیوق تنها به آزاد کردن ششصد اسیر ایرانی اقدام کرد و سفیری را همراه فرستاده ایران به دربار قاجار اعزام نمود. وزیر مختار روسیه با اطلاع از این مذاکرات از میرزا آقاسی خواست تا از فرصت به دست آمده برای پایان دادن به مناقشات موجود میان ایران و خوارزم استفاده کند. اما دربار ایران با استناد به دلایل متعدد، حاضر به انعقاد قرارداد صلح با الله‌قلی خان نبود. میرزا آقاسی در پاسخ به درخواست وزیر مختار روسیه نوشت: «خان خوارزم به قلب خود را صاحب خوارزم که یکی از ممالک سته ایران است دانسته، سهل است به آنجا اکتفا نکرده، به ایالت و ولایات خراسان دست تطاول و تعدی دراز کرده و شهر مرو که از شهرهای مشهور خراسان و مسکن ایل جلیل قاجار بود و چندی نیست که به واسطه تطاول بیکی جان، امیر بخارا، خرابی به حال آنجا راه یافته به غصب متصرف شد و ترکمانیه تکه و سالور و ساروق که در آن حول و حوش یورت داشتند تصاحب نمود و ایل و الوس خود شمرده و تا سرخس که در سه منزلی ارض اقدس مشهد مقدس واقع است، ضمیمه ملک خود دانست و حال آنکه سرخس را در آن سال که رؤسای ترکمان به رکاب خاقان مغفور - طاب ثرا - آمده، استدعای جا و مکان کردند. خاقان مغفور به آنها یورت دادند و همین طایفه سالور همیشه با نواب محمدولی میرزا حاکم سابق خراسان در معارک و جنگ‌ها بودند. حال خان خیوق از بیم چپاول و تاخت تاز آنها را که در آن حدود اقامت دارند، به اطاعت خود درآورده. اینکه رد اسرای این دولت علیه را موقوف به مبادله اسرای خود کرده است، یک نفر اسیر اوزبکیه در ایران یافت نمی‌شود و اگر از ترکمانیه منظور اوست از قبیل محمدخان امیر آخور و نقدعلی خان ... که مشغول خدمت دیوانند، به هیچ‌وجه به خان معزی‌الیه مناسبتی ندارد و مطالبه ترکمان به او مدخلیتی نیست. علی‌ای تقدیر، حال اولیای آن دولت بهیه همت را مصروف به این داشته‌اند که احقاق حق این دولت علیه را از خان خیوق، نمایند و فی مابین اولیای دولت علیه و خان خیوق، قرار به صلح و سازش دهند. به عالی‌جاه مجددت و نهایت همراه قولونل دایلفسکی ایلچی خود که مأمور به خیوق فرموده‌اند، حکم نماید که سرحد خراسان و خوارزم را مشخص کرده و معین نماید که ترکمانیه که در مرو و سرخس مسکن دارند، متعلق به خراسانند یا خوارزم و خان خیوق آن حدود را از قدیم در تصرف داشته یا به غصب و تقلب متصرف شده. بعد از آنکه این مراتب معلوم و محقق شد، فی ما بین اولیای دولت علیه و خان خیوق، قرار صلح و سازش، به سهولت و آسانی خواهد شد.»^۲

۱. همان، ص ۵۲.

۲. آرشیو وزارت امور خارجه، کارتن ۱۲۷، سند ۳۷۷.

خانبهگت تائب بر اول به حضرت شاهان ابراهیم کرم جان صاحب سزاکا کرم علی مراد کرم
 و مراد و نمایان حرکت علیه ایران و خان خرق بدو ستار نوشته به خود وصول از زلف دولت و صحن
 لبرض به حضرت امیرالطو رسیده و به حضرت امیرالطو در ظاهر صدق خبر خود و دولتی در این وقت
 مایه خبر و حصول هر عهد کرم می باشد از این در دو کمال ثلاث عدم در میخانه بدون ماوریت چه میمان
 خوق ز دولت در خدمت سر اداری است رویه چاکر که کجا معلوم است بنیاده مصرف به خود دولت
 و سروکی نمایان ایران و خوق همه و حال اول بر است رویه است در از هر عهد و هر راه که گویند و علی
 خوق بنده است الاغی را از خبر خرابی در طاعت مصفا به هفت روز در این و بعد از آن که هر
 رویه شمر شود لام است از طاعت اول بر است علیه هم لازم می رسد است و در آن فرار و در
 در چهار چوسه در از قطع لشکر با صورت حضرت علیه رود و در هر چند در آن سندن به خود سرور
 مراد و خان سری طرف منقطع بنده از از صد ظاهر و در واقع مدون است به است و کجا خبر از این
 و قدر اول هر حکومت را می از به باشد در هر چند خبر در با رویداد است و است
 این حضرت را در یک صلح و کرم شده است اقدام در وقت و صلح و با خوق خنده در از کرم
 امیرالطو رسیده اقیانان لایحه از کجا خلاق از حضرت به حضرت شاهان بر رویداد است و کجا خبر
 قادر به خود بدون طبع لاوار است علیه ایران العبدان می باشد بر سر اورده بخوان طاعت و در از
 لشکر با رفته بود در ستاد در کجا است کرم باشد به خواند است در حضرت امیرالطو در این
 و در و خبر از رضایت و خوق خبر در مشی و این طاعت به حضرت شاهان از آن که در و بطور و
 در از کجا از زرد و در صلح و خفا نمایان در خوق و کرم است در از سر از در صوره لد حال هم به حضرت امیرالطو
 خبر هر صلح از آن به همه کرم خود و حضرت کجا و الحقیق فرستاده می شود و هم چنین تا در اقیانان
 و در صلح هر دو طرف از برای هر کجا با نظار فرستاد و در خط رجعت تو به نیز است و است سران
 سنجید که خوق و کجا در در صورت کجا و کجا است متوجه کجا است من است و طو در از و خان از
 فتح در حضرت هم از در خوق کجا است و در خوق و در در در حضورت به حضرت امیرالطو رسیده و در
 و حضرت شاهان از آن لایحه بر نامه به زیاد کجا از آن کجا است و در اول است رویه علیه
 صلح این دولت علیه باشد هر است مدو در و هم از در در کجا است که کجا نوشته شد علیه خوق

پیام بهارستان / ۲۰، س ۴، ش ۱۵ / بهار ۱۳۹۱

سیر اعزام سفیر به منظور انجام مذاکرات برای آزاد کردن اسرای ایرانی از سوی دولتمردان ایران در دهه‌های بعد، هم‌چنان ادامه یافت. در سال ۱۲۶۷ ق امیر کبیر، صدراعظم با درایت ایران، به منظور کسب اطلاعات بیشتر و مذاکره با امرای آسیای میانه، یکی از سفرای توانای خود به نام رضاقلی خان لّله‌ی باشی را روانه خوارزم کرد. رضاقلی خان در حضور محمدامین خان، خان خیوه، هدف اصلی خود را از مأموریتش چنین بیان کرده است: «اسرای ایران را باید مرخص بفرمایم. پادشاهان در دوستی و برادری مملکت و ولایت به هم می‌بخشند؛ پادشاه اسلام پناه رعیت خود را از خان حضرت خواسته است، اینها را مرخص کنید و قدغن کنید من بعد تاخت و تاز و اسیر فروشی در میان جماعت ترکمانیه موقوف باشد که دوستی دو دولت تا ابدالدهر باقی بماند. انشاءالله از دوستی دولت علیه ایران ثمرها خواهید دید و از دشمنی به غیر از خرابی مملکت و پامال شدن فقرا و ضعفا، ثمره دیگر نخواهد داشت.»^۱

در این زمان، قریب سی هزار اسیر ایرانی در خوارزم زندگی می‌کردند که از زمان فتحعلی شاه تا زمان سفارت رضاقلی خان به مرور به اسارت درآمده یا توسط ترکمانان به فروش رسیده بودند. نماینده ایران از طرف امیر کبیر، مأمور آزاد کردن همه اسرا بود، اما خان خوارزم اعلام داشت که در قبال دادن هر اسیر، ایران باید یک اسیر آزاد کند یا اسرای مذکور را خریداری نماید. کما اینکه خان خوارزم نیز اسرای ترکمان سرخسی را در زمان عباس میرزا از او خریداری کرد.^۲ این پیشنهاد خان خوارزم در شرایطی مطرح شد که گفته می‌شد در ایران بیش از شصت نفر از یک اسیر نبوده است.^۳

در این مذاکرات دولت‌های روسیه و انگلیس نیز در حمایت از درخواست ایران، نامه‌هایی به دربار خان خوارزم نوشتند و از او خواستند تا با درخواست پادشاه ایران موافقت نماید و مانع از جنگی بزرگ در آسیای مرکزی شود.^۴ این امر سبب کدورت خاطر خان شد، چرا که بر این عقیده بود که دولت ایران باید به تنهایی برای آزادی اسرایش اقدام می‌کرد و از واسطه نمودن دول کفر امتناع می‌ورزید. خان خوارزم بر این عقیده بود که اگر تحت این شرایط اقدام به آزاد کردن اسرا نماید، او را متهم می‌کنند که به دلیل ترس از روس و انگلیس به خواسته ایران تن داده است.^۵

یکی دیگر از عواملی که بر سر جریان مذاکرات مانع ایجاد کرد، این بود که امیر بخارا نامه‌ای به دربار خان خوارزم فرستاد که اسیرها را رها نکنید، چرا که اگر شما اسیر بدهی، فردا از من هم خواهند خواست.^۶ به این ترتیب تلاش‌های سفیر کاردان ایران نیز بی‌ثمر بود و به دلیل کشته شدن امیر کبیر، دیگر تلاش چندانی برای آزاد کردن اسرا به عمل نیامد. اگر امیر کبیر زنده بود و می‌توانست مسئله اسرا را پی‌گیری کند،

۱. محمدعلی خان غفور، همان، ص ۱۸.

۲. همان، ص ۲۱.

۳. همان، ص ۲۸.

۴. همان، ص ۲۵.

۵. همان، ص ۲۹.

۶. همان، ص ۳۰.

شاید می‌توانست این معضل را حل نماید.

به اسارت بردن ایرانیان در مرزهای شرق و شمال شرق در نیمه دوم قرن به‌حدی شدت یافت که بیش از هر زمان دیگری دولتمردان ایران را به خود مشغول کرده بود، به گونه‌ای که به یکی از دغدغه‌های شخص ناصرالدین شاه تبدیل شده و پادشاه خود به دنبال راه حلی برای آزاد کردن اسرا، با در نظر گرفتن حفظ جایگاه و شأن ایران بود. به‌ویژه آنکه بخش اعظمی از اسرای در بند در آسیای میانه، سربازانی بودند که بر اثر بی‌کفایتی فرماندهان خود به اسارت در آمده بودند. از جمله جنگ‌هایی که به شکست ایران و اسارت تعداد زیادی سرباز ایرانی منجر شد، جنگ مرو بود. ناصرالدین شاه که به دلیل شکست در این جنگ و از دست دادن تعداد زیادی از قشون خود از فرماندهان در خشم بود، شخصاً به این مسئله رسیدگی کرد و فرمانی صادر کرد که طبق آن، فرماندهان موظف شدند با پول خود، اسیران را خریداری و آزاد نمایند. دستور ناصرالدین شاه اگر چه به ظاهر اجرا شد، هرگز نتیجه مطلوب از آن حاصل نشد، چرا که برخی از فرماندهان اقدام به خریداری اسرا از ترکمانان نمودند و سپس از اسرا برای رسیدن به منافع خود سود بردند و در واقع تنها ارباب تغییر کرد. از جمله این فرماندهان، سرتیپ علی‌خان بود. او برای آزادی هر اسیر، ده تومان خون‌بها داد اما اسرای آزاد شده را واداشت تا از طریق گدایی، پانزده تومان جمع‌آوری کنند و بدهی خود را بپردازند. در مقابل به اسرا قول داد تا ترتیبی دهد که دل مردم این شهر به حال آنها بسوزد و از کمک رسانیدن خودداری نورزند!^۱

علاوه بر این ناصرالدین شاه در ربیع‌الثانی سال ۱۲۷۷ دستوری درباره‌ی خریداری اسرای ایرانی صادر کرد که در نوع خود قابل توجه است. گیرنده این فرمان مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد یکی از دولتمردان ایران است. در این فرمان آمده است:

«در باب اسرایی که در این مقدمه در دست ترکمان گرفتار شده‌اند، هر چند در حق آنها از هیچ‌گونه مرحمت دریغ نخواهد شد، ولی اگر علانیه از جانب دولت به خریداری آنها اقدام شود، دو عیب خواهد داشت: یکی اینکه کسر شأن دولت است و دیگر اینکه آنها همین که دانستند دولت در مقام خریداری اسرا است، بر قیمت آنها خواهد افزود. حکم همایونی این است که شما و شهاب‌الملک در جزو تجار جدید خراسانی را که همیشه تجارت و راه با آنها دارند بفرستید. همه اسرا را یک‌جا قیمت کرده، تمام نموده، به اسم اینکه کسان و منسوبان خودشان پول می‌دهند، تنخواه برده گرفته. حتی ظهیرالدوله هم اگر مشتری شود، آنها درک مطلب و مدعا خواهند کرد. البته در این باب کوتاهی نکرده، از تجار جدیدالاسلام آنجا چند نفر را روانه دارید و تنخواه هم موافق صورت علی‌حده که برای ظهیرالدوله ارسال شده است. در خراسان تنخواه دیوانی هست. بعد از آنکه قراردادن تنخواه شد، از همان بابت کارسازی کرده. انشاءالله آنها را مستخلص نمایند.»^۲

خشم ناصرالدین شاه از سیاست امرای آسیای میانه در برابر اسرای ایرانی، به‌حدی بود که هرگونه رفتار

۱. گوبینو، جنگ ترکمن، به کوشش سید محمدعلی جمالزاده، تهران، جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۹۰-۸۹.

۲. مجله خواندنی‌ها، شماره ۹۷، سال بیستم، ۱۰ تا ۱۴، شهریور ۱۳۴۹.

خسونت‌بار نسبت به اسرای ترکمن را جایز می‌دانست و از خرید و فروش اسرای ترکمن حمایت می‌کرد. وی در مقابل هر اسیر ترکمن پنج اسب و در ازای هر سر ترکمن که پیشکش حضورش می‌کردند، یکصد ریال می‌پرداخت. به این ترتیب در تهران نیز بازار برده فروشان رونق داشت و زنان و مردان ترکمن را به مبلغ گزاف می‌فروختند. حمایت ناصرالدین شاه از این اقدامات در برخی موارد سبب سوءاستفاده نیز می‌شد و گاه دلّالان، سرهای نیروهای خودی و گاه اکراد را بریده و به‌عنوان ترکمن به پیشگاه شاه عرضه می‌کردند تا پاداش بگیرند.^۱

اگرچه به دلیل خیانت دولتمردان، هیچ‌یک از سیاست‌های اتخاذشده از سوی ناصرالدین شاه برای آزاد کردن اسرای ایرانی مؤثر واقع نشد، اما برخی از سیاستمداران هم‌چنان برای حل مسئله اسرا در تلاش بودند و سعی داشتند از هر فرصت مناسبی برای حل این بحران از طریق دیپلماسی استفاده کنند. این مطلب از طریق اسنادی که به وزارت امور خارجه ارسال می‌شده است، استنباط می‌شود.

در سال ۱۲۸۹ ق نامه‌ای به وزارت امور خارجه ارسال شده است که نویسنده آن مشخص نیست، اما متن نامه حاکی از آن است که سفیر بخارا در این ایام، مقیم کلکته بوده و به دلیل پیشروی روسیه در آسیای میانه، به دنبال پیدا کردن یک حامی برای بخارا در منطقه بوده است. نویسنده به دربار ایران متذکر شده است که این فرصت به دست آمده، بهترین زمان برای مذاکره با امیر بخارا برای آزاد کردن اسرای ایرانی است.^۲

برخی از حکام محلی ایران نیز برای آزاد کردن هم‌وطنان دربند خویش، سعی می‌کردند از هر فرصت مناسبی بهره‌برداری کنند. حاکمان استرآباد که از سوی روس‌ها به نقش داشتن در تحریک تراکمه در حمله به آبادی‌های ایران متهم می‌شدند،^۳ گاه حاضر نمی‌شدند مبلغ بالای پانصد تومان را در قبال یک اسیر دریافت کنند. چنان‌که جعفرقلی خان، ایلخان استرآباد، در برابر درخواست ترکمانان برای آزاد کردن اسرای‌شان از آنها خواست تا تمامی اسرای استرآبادی دربندشان، به‌ویژه پنج نفر که از روی دریا رها شده بودند را آزاد کنند. ترکمانان از آن پنج نفر، یک تن را در خیوق به فروش رسانده بودند و حاضر بودند در مقابل، پانصد تومان پرداخت کنند؛ اما ایلخان نپذیرفت و دستور داد ده روزه آن یک نفر ایرانی را تسلیم کنند.^۴ اینکه آیا این اسرا برای ایلخان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند یا نه، مشخص نیست؛ اما به هر صورت در شرایطی که نرخ هر اسیر به صورت معمول بین ده تا پانزده تومان بوده، ایلخان حاضر به گرفتن پانصد تومان برای یک اسیر نشده‌است و این می‌تواند نشان‌دهنده توجه او به مسئله آزادسازی اسرا باشد.

۱. موزر، هنری، سفرنامه ترکستان و ایران، به کوشش محمد گلبن، تهران، سحر، ۱۳۵۶، ص ۱۹۳.

۲. آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۵، سند ۳۱۱.

۳. آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۵، پرونده ۱۲، سند ۱.

۴. روزنامه وقایع اتفاقیه، ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۲۷۵، نمره ۳۶۱.

جایگاه ایران در آسیای میانه

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، به نظر می‌رسد اگرچه دولتمردان ایران برای حل مسئله اسرای ایرانی در بند در شهرهای آسیای میانه تلاش‌های دیپلماسی فراوانی به عمل آوردند، متأسفانه قادر به استفاده درست از شرایط حاکم در منطقه و شناسایی به موقع امکانات موجود برای برقراری صلح و حتی سلطه بر آسیای میانه نبودند. فرصتی که با توجه به خیل عظیم ایرانیان مقیم در آسیای میانه در اختیار حکومت مرکزی ایران بود.

گفته شد که دربار قاجار برای برقراری روابط دوستانه و نیز آزادی اسرای ایرانی مقیم در آسیای میانه در دوره‌های مختلف، سفرایی را به این منطقه اعزام می‌کرد. این سفرا ضمن انجام مأموریت خود و تهیه گزارش‌هایی از وضعیت حاکم در منطقه، اطلاعات مفیدی از شرایط ایرانیان در بند ارائه می‌کردند که در صورت اقدام به موقع حاکمان وقت ایران، می‌توانست نتایج مثبتی در پی داشته باشد. در این زمان، تعداد اسرای ایرانی مقیم در خیوق به حدی افزایش یافته بود که بیشتر از بومیان آنجا اهالی شهر بودند و شاید بتوان گفت هر از یکی پنجاه غلام ایرانی داشت.^۱

از آنجا که اکثر این ایرانیان در مناصب مهم و کلیدی نظامی بودند و تعداد آنها از خود ازبک‌ها بیشتر بود، ایران بهترین فرصت را برای حمله به این منطقه در دست داشت که البته با توجه به اعزام سفرایی همچون میرزا رضاخان، از سوی امیرکبیر، به نظر می‌رسد صدر اعظم با درایت ایران در صدد بوده است با شناسایی منطقه و آگاهی از اوضاع حاکم بر آن، طرحی برای حمله به خوارزم فراهم کند که قتل او مانع شد تا به نتیجه موردنظر از این سفارت نائل آید. میرزارضاخان طی گزارشی که از اوضاع خیوه ارائه داده است، به این نکته مهم اشاره کرده که ایرانیان مقیم در خوارزم منتظرند تا دولت ایران وارد عملیات نظامی با خوارزم شود. در این صورت آنها توپ بر سپاه ازبک می‌بندند و به دولت ایران خدمت می‌کنند. از جمله کسانی که میان سپاهیان خوارزم، نفوذ و موقعیت ویژه‌ای داشتند، علی سلطان و سلیمان بیگ مرندی بودند. ایشان طی سفر میرزارضاخان با وی ملاقات نمودند و به او اطمینان دادند که تمام اسرای ایرانی ابزار جنگ خریده و پنهان کرده‌اند تا در وقت مناسب با اربابان ازبک خود وارد جنگ شوند^۲ و همین که قشون پادشاه ایران بیاید، خود الله‌قلی‌خان را دست بسته به اردوی همایون تحویل دهند.^۳ در بخارا نیز همین شرایط حاکم بود و اسرای ایرانی توانسته بودند با نشان دادن درایت و کفایت، مناصب اداری مهمی را در اختیار گیرند و به اشاعه فرهنگ و حتی آیین خود بپردازند، به گونه‌ای که در اواخر قرن نوزدهم، زمانی که امرای بخارا محل سکونت خود را از بخارا به کریمینه تغییر دادند، شیعیان به پست‌های کلیدی در بخارا دست یافتند. تا زمانی که ایرانیان بر ارتش بخارا حکومت می‌کردند، برتری شیعه در بخارا حاکم بود.^۴

۱. هدایت، رضاقلی‌خان، سفرنامه خوارزم، به کوشش علی حصوری، تهران، طهوری، ۱۳۵۶، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۳۱.

۳. محمدعلی خان غفور، همان، ص ۱۴.

۴. بیسیم پایف، همان، ص ۲۸۰.

با توجه به شرایط حاکم و افزایش تعداد و گسترش نفوذ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایرانیان در آسیای میانه و اعلام تابعیت ایشان از حکومت مرکزی ایران و تمایلشان برای همکاری با ارتش، به منظور تسخیر مراکز قدرت در منطقه، می‌توان گفت دولتمردان قاجار با داشتن این ستون پنجم مستحکم و نیز با داشتن عناصر نفوذی در سمت‌های مهم اداری و نظامی در شهرهایی چون بخارا و خیوه، بهترین فرصت برای پایان دادن به قدرت‌نمایی‌ها و مزاحمت‌های اقوام آسیای میانه به‌ویژه ترکمن‌ها را در اختیار داشتند و می‌توانستند با یک برنامه‌ریزی دقیق و فرماندهی نظامی کارآمد و برقراری ارتباط با عناصر نفوذی خویش در آسیای میانه، نفوذ خود را در آنجا تثبیت کنند، قبل از آنکه روسیه برای همیشه دست ایران را از این منطقه کوتاه کند.

نقش روسیه در آزادسازی اسرای ایرانی

روسیه که از دهه‌های نخست سده نوزده درصد برآمده بود تا نفوذ خود را در آسیای میانه یا همان ترکستان بزرگ روسیه گسترش دهد، از هر فرصتی برای دخالت در امور این منطقه استفاده می‌کرد. یکی از مسائلی که فرصت مناسب را در اختیار دولتمردان روس قرار می‌داد، مسئله اسرای ایرانی بود. آنها سعی داشتند به بهانه حمایت از ایران از طریق روابط دیپلماسی یا تهدیدهای نظامی ضد ترکمن‌ها، ایشان را تحت کنترل درآورند و نیز به روند برده‌داری از سوی ترکمن‌ها در منطقه خاتمه دهند.^۱ در همین راستا، روس‌ها اقدامات دیپلماسی و سیاسی متعددی برای آزاد کردن اسرای ایرانی به عمل آوردند.

زمانی که امیرکبیر، رضاقلی خان را برای مذاکره با خان خیوه به خوارزم اعزام کرد و نتیجه مطلوب حاصل نشد، دولت‌های روسیه و انگلیس در حمایت از درخواست ایران نامه‌هایی به دربار خان خوارزم نوشتند و از او خواستند تا با درخواست پادشاه ایران موافقت نماید و مانع از جنگی بزرگ در آسیای مرکزی شود.^۲ البته این امر سبب کدورت خاطر خان شد، چرا که بر این عقیده بود که دولت ایران باید به تنهایی برای آزادی اسرایش اقدام می‌کرد و از واسطه نمودن دولت‌های کفر امتناع می‌ورزید، و اگر تحت این شرایط، اقدام به آزاد کردن اسرا نماید، او را متهم می‌کنند که به دلیل ترس از روس و انگلیس به خواسته‌ی ایران تن داده است.^۳

همچنین زمانی که میرزا آقاسی، محمدولی خان را به دربار خیوق اعزام کرد تا در باب آزادی اسرای ایرانی گفت‌وگو نماید، کلنل دایلفسکی نیز از طرف روسیه مأمور مذاکره با الله‌قلی خان شد. وزیر مختار روسیه که از جریان کامل مذاکرات آگاه بود، سعی داشت میرزا آقاسی را بر آن دارد تا از فرصت به دست آمده، برای پایان دادن به مناقشات موجود میان ایران و خوارزم استفاده کند.

۱. وامبری، آرمینوس، سیاحت نامه درویش دروغین در خانات آسیای میانه، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

۱۳۴۳، ص ۹۳.

۲. محمدعلی خان غفور، همان، ص ۲۵.

۳. همان، ص ۲۹.

دولت ایران نیز فرصت لازم برای دخالت روسیه را در اختیار آنها قرار می‌داد و به جای اینکه از قربت‌های میان مردم ایران و اقوام آسیای میانه و نیز فرصت‌های طلایی به‌دست‌آمده به نفع خود استفاده کند، از دولتمردان روس می‌خواست تا برای حل مشکلاتشان حکمیت کند. در همین راستا بود که به‌دنبال مأموریت ناموفق سفیر ایران، میرزا آقاسی از وزیرمختار روسیه خواست تا به کلنل دایلفسکی بخواهد تا سرحد خراسان و خوارزم را مشخص کند. به دنبال این درخواست ایران کاوالفسکی، رئیس دفترخانه آسیایی وزارت امور خارجه روسیه نیز در سال ۱۲۷۴ق در باب آزادسازی اسرای ایران با سفرای اورگنچ و بخارا مذاکره نمود.^۱ البته تلاش‌های روسیه برای آزادسازی اسرای ایرانی در بند، در خوارزم و بخارا، سرانجام نتایج مثبتی نیز برای اسرا در پی داشت. در سال ۱۲۹۰ق روسیه طی دو مرحله، قریب ۱۳۰۰ نفر از اسرای ایرانی را از خیوق تحویل گرفت و در بندر استرآباد به کارگزاران ایرانی تحویل داد، اما متأسفانه کارگزاران ایرانی حاضر به پرداخت هزینه حمل‌ونقل این اسرا نبودند و در این باره که هزینه مذکور برعهده ایران است یا روسیه، مکاتبات فراوانی میان این دو کشور صورت گرفت.^۲

در سال ۱۲۹۷ق با اقدامات وزارت امور خارجه روسیه، ۸۲۵ نفر از ایرانیانی که در خیوق اسیر بودند، آزاد و به سرکردگی شخصی به نام میرزامحمد تبریزی به ایران تحویل داده شدند.^۳

ذکر این مطالب به این معنا نیست که روس‌ها تنها به منظور حمایت از حقوق ایران و رها ساختن اسرای ایرانی از بند اسارت ازبک‌ها و ترکمن‌ها دست به اقدامات بشردوستانه می‌زدند. شکی نیست که اگر هدف اصلی روس‌ها کمک به ایران بود، می‌توانستند با اتحاد دوجانبه و هجوم ایرانیان از سمت خراسان و استرآباد و روس‌ها از طریق شمال، قوای کافی برای مقابله با طوایف ترکمن - که عاملان اصلی تجارت اسرا و بردگان ایرانی بودند - بپردازند و به‌راحتی آنان را آرام کنند تا دیگر نیازی به تلاش برای آزادسازی آنها نباشد. ولی این هدف روس‌ها نبود و دولت ایران هم یا از جریان کاملاً بی‌اطلاع بود یا از منافع خود آگاه نبود یا حاضر نبود که از منافع خود دفاع کند.

سخن پایانی

طی هزاره‌ها میان ایرانیان و ساکنان آسیای میانه، پیوندهای تاریخی‌ای وجود داشته که به دلایلی مانند اختلاف مذهبی، رقابت‌های سیاسی و طمع حاکمان برای گسترش قلمروشان خدشه‌دار شده و باعث بروز جنگ‌های پی‌درپی طی قرن‌های متمادی شده است. حاکمان مختلفی که در این دو قلمرو به قدرت رسیدند، تلاش‌هایی برای رفع این اختلافات انجام داده‌اند که هیچ‌یک ثمره‌ای در پی نداشته است و هرگز نتوانستند روابطی صلح‌آمیز و دوستانه میان اقوام ساکن در ایران و ماوراءالنهر بزرگ به وجود آورند. در قرن

۱. آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۳۵، سند ۵۸۲.

۲. آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۱۲۸، سند ۱۴۶.

۳. آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۱۲۸، سند ۲.

جایگاه ایرانیان در آسیای میانه در نیمه دوم قرن نوزدهم/ فاطمه دفتری

نوزدهم با قدرت گرفتن روسیه در آسیای میانه به اختلافات و کینه‌ها دامن زده شد تا این استعمارگران راحت‌تر بتوانند به اهداف توسعه‌طلبانه خود دست یابند و مانع از اتحاد میان ساکنان این منطقه و ایران شوند و متأسفانه ایران نیز برای جلوگیری از این پیشروی، هیچ اقدام مثبتی نکرد و روس‌ها توانستند خان‌نشین‌ها و ولایات آسیای میانه و بخش‌های بزرگی از ایران را به تصرف خود درآورند. حکومت قاجار نیز با این نگاه که ترکمن‌ها جز آزار و اذیت، عایدی برای ایران ندارند و چون توان مقابله با روسیه یا برقراری دیپلماسی قوی با خانات آسیای میانه را نداشتند، بخش‌های وسیعی از خاک ایران را از دست دادند و میدان را برای ترکتازی روسیه در این قلمرو تاریخی خالی گذاشتند تا قریب یک‌قرن و نیم، تنها قدرت حاکم در آسیای میانه باشند. این درحالی بود که ایران با استفاده از حضور و نفوذ ایرانیان در قلمرو خانات حاکم در این منطقه، به راحتی می‌توانست این پیوند تاریخی را به پیوندی سرزمینی تبدیل کند و این منطقه را تحت حاکمیت خود درآورد.

